

زینبا دارم دلی پسر دردوآه
 گویر آن خشکیده لب ، سقای دشت کربلا
 گوکه بهرام بیسته حجله گناه
 همجو قاسم ، درزمین کربلا
 زینبا! جان حسینت کن تو صدام سرنگون
 کاخ اوویران نما ، گردان تما می واژگون
 چونکه خون بیگناهان ریخت آن ملعون دون
 سرنگونش کن تو ، ای بانوی عظمی جهان
 خداوندا به اشک چشم زهرا
 به داغ لاله های سرخ صحرا
 خمینی را نگهدار از بلاها
 مکن کمسایه اش را از سرما

* * *

غم و اندوه دردل جاگرفته
 دلم درکر بلا ما واگرفته
 روم درسوریه بهر زیارت
 به پیش دختر شاه ولایت
 کنم گریه به پیش دخت زهرا
 سلام من رسان بر ام لیلا
 بگو ما پیرو خط شائیم
 جوانانی به راه حق بدادیم
 سلام من رسان بر آن ربابه
 که ماه طفلک شش ماهه داریم
 سلام من رسان بر آن شهربانو
 که بیماری چونادرزا داریم
 سلام و صد سلام بر مجتبی باد
 به قلب پاک و مجروح حسن باد

سلام من رسان برآن سرادر

حسن بن علی آن با رویکار

که بهرام و جوجمشید فدا شد

بنا ردهن ختم الاسباء شد

بگفتا نازدانه درحمشید

که بابا کربلا را راه بگشاید

رزدست سهرستان سرسرفارس

(از منظره شاهد، اول فروردین ۱۳۶۲)

x x x

ناصرم ای فامبرعنا حسوان

لاله پریرسده از لشگرما حب زمان

من امیدم بودس تا در شب دما دی

که بیینم خلعت شادی برآن قامت شمشادی

طول عمر رهبرم را از خدا دارم امید

تا که اسلام است و فرآن من نگردم با امید

ظالمین و ناکشین و مارقین و قوم دون

دستان در دست هم ریختندی هیچ چند و چون

ما همه حقییم و باطل در کمین

جان دهیم در راه رهبر حاکم دین

مانع راه تابه قدس، ای تونگون بخت صدام عطفی

غافل از قدرت الله و جنگ سالشگران اسلام

عسوس اعتقادی

(بغل از منظره شاهد، ۱۵، فروردین ۱۳۶۲)

سخنی در پایان کتاب

زاهدان عهد ما، معیار حق و باطلند ؛
هر چه را منکر شوند این قوم، باور میکنم !
کلیم کاشانی

بخت مفصل ما اکنون خواه ناخواه بیایان میرسد، زیرا که به کفنه شاعر هر چند افسانه دراز است، شب کوتاه است. در این بحث، من کوشیدم تا آنجا که ممکن باشد این نکته را (که مسلماً برای بسیاری از خود شما نیز روشن بوده است) بر اساس اسناد و مدارک صریح، روشن تر کنم که آنچه در ایران امروز میگذرد یک فاجعه ناگهانی نیست، بلکه تحلیلی نازهای از یک فریب کهن است، و آنهاییکه امروز مذهب و ایمان را در کشور ما از آزار کسب قدرت و حفظ قدرت کرده اند، دینداران نو نیستند، بلکه وارثان مکتب هزار و صد ساله دکانداران دین هستند .

صفحات گذشته افشاگر ازهای غالباً ناگفته‌ای از یازده قرن تاریخ " مافیای دین فروشان " از خلال نوشته‌ها و گفته‌ها و کرده‌های خودشان بود، و طبعاً میدانم که چنین افشاگری در مورد یک مافیا کار عاقلانه‌ای نیست. ولی این را نیز به عنوان یک ایرانی میدانم که فرهنگ گرانقدر ایرانی بعنوان والاترین میراث ملی و تاریخی ما اکنون بدست این مافیا در خطری مرگبار قرار گرفته است، و به عنوان یک مسلمان میدانم که فرهنگ گرانقدر اسلامی نیز که آنهمه از بزرگان ایرانی در غنا و رونق آن کوشیدند اکنون بدست همین مافیا در خطری همانقدر گران قرار گرفته است، و فنوای جاودانی سعدی شیراز است که در چنین مورد " اگر خاموش بنشینی گناه است " .

من این انجام وظیفه را از تنهاراه ممکن خودم یعنی از راه قلم، آنهم در سطحی بسیار محدود، انجام داده‌ام. در این راه پژوهشهای پر ارزش دیگران راهگشای من بوده، و امیدوارم کار کوچک من نیز بنوبه خود راهگشای پژوهشهای وسیعتر آیندگان قرار گیرد .

پیش از آنکه کتاب حاضر را پایان دهم، اجازه دهید فشرده‌ای از مطالب اصلی آنرا، برای یادآوری پیامی که کتاب بخاطر آن نوشته شده است برایتان بازگو کنم :

چند سال پیش فاجعه‌ای - بمعنای واقعی این کلمه - در ایران روی داد، در مقیاس همان فجایی که پیش از این

با شرکتا زیبهای اسکندرو عرب و معول و افعان روی داده بود ،
و همانند آنها ، این فاجعه تمام ارزشهای تاریخی ، ملی ،
فرهنگی و اجتماعی ما را مورد دستبرد قرار داد ، با این
تفاوت که این یکی از دیدگاه ملی و خیمتر از همه آنها بود ،
زیرا تمام موارد مشابه گذشته در شرایطی رخ داد بود که
جامعه ایرانی در حال انحطاط بود ، در صورتیکه این بار این
فاجعه در جامعه ای رخ داد که تازه جهتی بزرگ را بسوی
آینده آغاز کرده بود .

این جنبش با گهانی ایران در صحنه بین المللی ، خیلی
از قدرتهای سیاسی و اقتصادی جهان را ناراحت کرده بود ،
زیرا داشت خیلی از معادلات را بر هم میزد . یک کشور دنیای
سوم ، با استفاده از امکانات فراوان طبیعی و انسانی خود ،
و با بهره گیری از استعداد و هوش فرزندانش ، میکوشید تا
بدون " دعوت " وارد " باشگاه شمال " شود ، یعنی از
حلقه " مستضعفین " جهان بیرون آید و به حیثیت و مقامی
برسد که به اقتضای تاریخ و فرهنگ والای خود شایسته آن
بود . ولی کارگردانان " باشگاه شمال " این را
نمیخواستند ، چنانکه امروز هم در مورد هیچیک از دیگر
کشورهای جهان سوم نمیخواهند . بموازات این سیاست
عمومی " باشگاه " ، منافع خصوصی متعدد اعضایی از
همین باشگاه نیز مواجه با همین خطر شده بود ، و همین زنگ
هشدار را به صدا در آورده بود . جالب است که در آن موقع ، هنوز
اتحاد شوروی در حفظ روابط همکاری خود با ایران میکوشید ،
و فقط بعدها بود که این کشور راه نزدیکی با دولت انقلابی را
برگزید .

درباره این طرح " براندازی " ، قبلا بطور خیلی خلاصه
سخن رفت (صفحات ۴۶ و ۴۷) ولی من نمیخواهم در اینجا
این موضوع را که نمیتوان نه در چند جمله خلاصه کرد و نه در چند

صفحه، مورد بررسی قرار دهم، زیرا بر اساس مدارک و اسناد فراوانی که هر روز زیاده‌تر می‌شود، فاجعه‌بران زاده توطئه‌های چنان وسیع و مزورانه، و چنان ناجوانمردانه، و چنان فریبکارانه و مباین با تمام موازین اخلاقی و انسانی بود، و چنان این طرح "از پشت خنجر زدن" برای بازگرداندن ملتی پیشرو به تاریکترین دوره‌های ضعف و انحطاط با خونسردی و حسابگری تنظیم شده بود، که حتی بررسی همان اندازه از اطلاعات و مدارکی که تا کنون بدست آمده است نیازمند کتابی قطورتر از کتاب حاضر است، در صورتیکه این مدارک مسلماً جزئی کوچک از آنها نیکه بعداً بدست خواهد آمد (یا نخواهند گذاشت بدست آید) بیش نیست. اما همینقدر هم که هست، برای نشان دادن این واقعیت کافی است که تا چه حد احساسات نوع پرستانه و علاقه به آزادی و دموکراسی راهنمای "واقعی" مدافعان حقوق بشر در نابودکردن تمام دستاوردهای یک ملت و کشاندن آن به وضعی بوده است که البته چون این بار منافع خصوصی و عمومی همه این نوع پرستان بزرگوار را بوجه دلخواه آنها تأمین میکند، دیگر واکنش نامساعدی در وجدان هیچیک از ایشان پدید نمی‌آورد.

بنابراین، این بررسی را به فرصت دیگری موکول میکنم، و در ادامه موضوع اصلی کتاب واقعیتی را که قبلاً نیز بدان اشاره شد (صفحات ۴۸ تا ۵۰) یاد آور میشوم که بهر حال، تمام شرکای مختلف این توطئه "براندازی" از آغاز درین تشخیص همداستان شدند که راه تضمین موفقیت توطئه استفاده از عامل امتحان شده‌ای بنام "مافیای آخوند" است، که هم ریشه‌های چندصدساله در توده‌های مغز شویی شده مؤمنین این مملکت دارد، و هم برنامه بازگرداندن جامعه ایرانی به عصر ظلمت، کاملاً با برنامه سنتی او مطابقت میکند.

این مکتب آخوند بدان جهت موفق شد که یک سئوای صد هزار و صدساله از "استحمار" در شب سرد است، و یک جامعه "آخوند زده" را در اختیار خویش، با نیروی گران از خرافات دیرین و عقده‌های نو، که مسئولیت در دست توده‌های چند میلیونی از "مقلدان" حرف‌شومو صورت ابزار سهمگینی برای ویرانگری درآید.

بدین ترتیب بود که راه برای نخستین حکومت مستقیم آخوند در کشور ایران هموار شد، و چنانکه کارگردانان خواسته بودند جهت ناباب این کشور جهان سوم که میتوانست بصورت سرمشق نامطلوبی برای دیگران نیز درآید، برای مدتی دراز، شاید هم برای همیشه در هم شکست. ولی بموازات این فاجعه، برای اولین بار این امکان نیز پیش آمد که ماهیت فرهنگ آخوند، بدون اسهام و لفافه، بدان طبقه از مردم ایران که "مقلدین" زبان بسته "مراجع اجتهاد" نیستند و میتوانند فکر کنند نمایان شود. و با این نمایان شدن، مورد تحلیل و تجزیه نیز قرار گیرد، امری که تا با امروز همواره آخوند از راه تکفیر یا ارباب یا اغفال و یا تحمیق از آن جلوگیری کرده بود.

چنین تجزیه و تحلیلی برای آینده ملت ایران و برای تاریخ و فرهنگ ایرانی اهمیت حیاتی دارد، زیرا اگر نتیجه قاطع از آن گرفته نشود به طبقه "دکانداران دین" فرصت آن داده خواهد شد که پس از سقوط حتمی دستگاه کنونی خویش، سردر "لاک" خود بپرند و از راه تقیه تجدید قوا کنند، تا دوباره در موقع مقتضی برای ایفای نقش ویرانگر خود بمیدان بیایند.

این بررسی همانقدر که از نظر فرهنگ ایرانی ضروری است، از نظر فرهنگ اسلامی نیز ضروری است تا این واقعیت تاریخی را روشن کند که هزار و صدسال است "روحانیت شیعه"

بدست طبقه‌ای افتاده است که واقعاً روحانی نیست ، بلکه غاصب روحانیت است ، و توسط این طبقه فرهنگی بنام فرهنگ تشیع ارائه شده است که فرهنگ واقعی تشیع نیست ، فرهنگ تشیعی تقلبی است ، فرهنگ تشیعی است که اینان فقط برای حفظ و تفویت منافع طبقاتی خودشان ساخته‌اند ، و بدین منظور - و فقط بهمین منظور - تمام معیارها و ضوابط واقعی مذهبی را تغییر شکل داده‌اند ، صدها هزار حدیث جعلی صرفاً بخاطر مصالح خصوصی خود ساخته و بر پایه آنها مکتبی ساختگی بنیاد نهاده‌اند که در آن ، از یازده قرن پیش ، دینداری تبدیل به دکاننداری دین شده است ، و در این مکتب به " مقلدین " زبان بسته ، بطور منظم اسلام تقلبی ، تشیع تقلبی ، خدای تقلبی ، پیغمبر تقلبی ، قوانین و احکام " شرعی " تقلبی تحویل داده‌اند .

همه این تقلبها ، فریبکاریها ، مال‌پرستی‌ها ، حشک‌کشی‌ها ، بیرحمی‌ها و سفاکیهای خود را نیز بنام خدا و اسلام انجام داده‌اند ، و در همه این مدت مانع آن شده‌اند که کسی در کارشان جرئت تردید یا سؤال پیدا کند . بدین جهت ، امروز وقتی که عده بسیار زیادی از مردم مسلمان - و شیعه - جا معه ایرانی ، امکان آن می‌یابند که بیینند در طول این هزار و صد سال اینان چه گفته‌اند و چه مطالبی را بنام " حقایق اسلامی " تحویل " مؤمنین " داده‌اند ، برای غالب آنان قبول این که واقعاً چنین اراجیفی بنام دین حتی بجه دیوانگان دارالمجانین تحویل داده شده باشد دشوار است .

با این همه ، این مجموعه اراجیف وجود دارد ، و واقعیت هم دارد ، کما اینکه واقعیت دارد که با اتکاء بدین فرهنگ فریب ، اینان مصالح طفیلی‌گری خود را در طول یازده قرن گذشته حفظ کرده‌اند ، اما جامعه ایرانی را منظم‌اً بسوی انحطاط مادی و معنوی بیشتری برده‌اند .

این میراث خواران ، دکان پربرکت خود را بمحض پایان عصر امامان با استفاده از خلائی که پدید آمده بود ، گشودند و سرمایه کلان مقام و حیثیت معنوی و روحانی آنان را سرمایه " دکان " نوساخته خود قرار دادند. در این سرمایه‌گذاری و دکان‌سازی ، هیچ فرقی بین دیدگاه آنان با دیدگاه متصدیان سایر حرفه‌ها نبود: اینان شغل " آخوندی " را با همان معیارهایی برای خود برگزیدند که مثلاً اهل دفتر و دیوان حرفه خدمات دیوانی را برگزیده بودند، و سیاهیان حرفه سپاهگیری را ، و بازرگانان حرفه سوداگری را ، و کشاورزان حرفه زراعت را ، و بعضی ها هم حرفه‌هایی مکروه یا غیر شرافتمندانه را ، چنانکه مثلاً عده‌ای مرده شو شده بودند ، و عده‌ای کناس ، و عده‌ای جیب‌بر و عده‌ای هم قواد . طبقه‌ای که بعداً " آخوند " نامیده شد (و در صفحات ۶۰ و ۶۱ این کتاب درباره اختلاف آن با روحانیت اصیل توضیح داده شده) عیناً با همین طرز فکر حرفه خود را پایه‌گذاری کرد ، و با همین طرز فکر به کاسی پرداخت . سرمایه اصلی ، احادیث و احکامی بود که لازم نبود از زبان پیغمبر یا ائمه روایت شود تا بعنوان مشکل‌گشای مسائل مؤمنین ، کالاهای درجه‌بندی شده دکان دین فرارگیرد. برای تضمین صحت و امالت این احادیث هیچ چیز غیر از گفته خود راویان آنها ضرورت نداشت ، زیرا در محکمه مذهب این بزرگواران هم مدعی بودند ، هم قاضی ، هم مجری احکام . و مجوز همه امتیازات حدیثی بود که از قول امام دوازدهم " راویان احادیث " را جانشینان برحق امام در تمام مدت غیبت او معرفی میکرد . البته در این مورد نیز ، هم راوی این حدیث و هم ضامن امالت آن خود ایشان بودند ، زیرا با آنکه در حدیث صحبت از " توفیع " امام میشد ، هیچوقت این

توقیع بچشم دیده‌نشده، و هیچوقت مدرک و سندکتبی دیگری نیز در این زمینه بدست نیامد.

بدین ترتیب بود که انبوه حدیث‌سازان و حدیث‌پردازان مشغول کار شدند و بر حسب نیاز مندیهای "دکان دین" مجموعه‌ای چنان بی‌سروته، نامربوط، رکبیک، ضد و نقیض و مخالف با عقل سلیم بنام گفته‌ها و احکام امامان تحویل "مؤمنین" دادند که با قاطعیت تمام میتسوان گفت احقانه‌تر از آن در تمام آثار مذهبی جهان نیست. در صفحات گذشته این کتاب، در حدود ده هزار حدیث و حکم فقهی بزرگان این مکتب از میان دومیلیون حدیث، مستخرج از حدود پنجاه کتاب بسیار معتبر همین مکتب از جمله صدها کتابی که تا کنون نوشته شده، برای شما بعنوان نمونه نقل شد. ولی همان‌طور که قبلاً هم تذکر داده شد، نه این احادیثی که نقل شده جنبه استثنائی دارد و نه کتابهایی که این احادیث از آنها گرفته شده است. هر کتاب حدیث، هر کتاب فقه، و هر رساله از رسالات مراجع عالی اجتهاد، از "کتب اربعه" بسیار بسیار معتبر گرفته تا رسالات مبتذل امروزی، مجموعه‌ای از همین اراجیف و همین دروغها است که با کمال آسانی به پیغمبر اسلام یا به یکی از ائمه نسبت داده شده است، در حالیکه سخافت بسیاری از آنها بقدری روشن است که حتی یک کودک دبستانی هم میفهمد. وقتی که مثلاً "سلطان المحدثین" مکتب دکانداران دین، ثقة الاسلام کلینی، نقل از چندین راوی بسیار معتبر دیگر، از قول امام جعفر صادق نقل میکند که: "کره زمین بر روی ماهی است، و ماهی بر آب*، و آب بر صخره، و صخره بر خاک نمناک، و هیاهات که کسی نمیداند

* علامه مجلسی، رحمه الله علیه، در بحار الانوار مشخص کرده‌اند که نام این ماهی "غرغرة بن کرکرة بن صرصره" است.

خاک نمناک بر روی چه قرار گرفته است، بیجه دبستانی (حتی اگر در دبستانهای جمهوری اسلامی درس خوانده باشد) که میدانند که زمین کره‌ای در حال دوران است که بر هیچ چیز قرار ندارد، درمی‌یابد که اگر این حرف بی‌سوتسه را امام صادق نگفته باشد، بناچار شیادانی بدروغ از جانب او گفته‌اند. یا وقتیکه همین راوی نقل از چند راوی بزرگوار دیگر، از قول امام علی بن الحسین نقل میکنند که "چون خدا خواهد بندگان گنهکار خود را مورد عتاب قرار دهد، به فرشته‌ای که در بای میان زمین و آسمان را می‌جراحی کند دستور میدهد که تمام یا قسمتی از خورشید یا ماه را بداخل دریا بیندازد، و از اینجا کسوف و خسوف پیدا میشود"، کودک دبستانی که میدانند تاریخ هر کسوف و خسوفی از ماهها و سالها پیش طبق محاسبات نجومی معین است، و نازه هیچوقت این دو اتفاق جز در آخر و وسط ماه روی نمیدهد، طبیعتاً میتواند دریابد که خداوند پیش‌تاریخ غضب خود را به منجمان اطلاع نمیدهد، و غضبش را هم فقط در روز نیمه یا آخر ماه نازل نمیکند، و این بار نیز بخوبی می‌فهمد که این حرف بی‌معنی که نمیتواند از علی بن الحسین باشد از شیادانی است که با داشتن عناوین حجة الاسلام وثقة الاسلام بدو دروغ بسته‌اند.

و وقتیکه باز همین ثقة الاسلام از قول جنس راوی بزرگوار دیگر میگوید که حضرت صادق فرمود در روی زمین هشت رودخانه وجود دارد، که بدست حیرئیل حفر شده و عبارتند از: سیحان و حیحان و کاران و مههران و نیل و فرات و دجله، هر طفل دبستانی از روی دروس جغرافیائی خود میداند که بجز این رودخانه‌ها، رودهای بسیار بزرگ دیگری چون گنگ و یانگ تسه و ولگا و دایوب و رایب و آمازون و غیره نیز در دنیا وجود دارند که

معلوم نیست امام درباره آنها چیزی گفته باشد، ولی مسلماً ثقه الاسلام کلینی و آخوندهای همکار او از وجود این رودخانه ها اطلاعی نداشته اند.

در این مکتب دروغ پردازی به پیغمبر و امامان فقط نسبت جهل و خطای آشکار داده نشد، نسبت های بسیار زشت تری نیز داده شد که نسخه نویسی برای تقویت قوه جماع، راهنمایی بهترین طرق مجامعت، دلالتی محبت، دلک بازی و فریبکاری از زمره آنها بود (نمونه هائشی از همه اینها را در صفحات قبل دیدید). برای گرمی دکان، راویان بزرگوار حدیث، یعنی نایبان امام زمان، حتی ناموس پیغمبر و امام خود را نیز به دکان آوردند و حدیثهای موثقی در اینکه چگونه خدیجه و شهر بانو هر شب برای شوهرانشان بکر میشدند ارائه کردند.

در تمام تاریخ هزار و صدساله این مکتب، هرگز اثری از معنویت و روحانیت واقعی در آن دیده نشد. تتبعات فرهنگ اسلامی در زمینه مسائل معنوی، حکمت، عرفان، فلسفه و بیان بسیار بود، ولی هیچکدام آنها تعلق به بزرگواران این مکتب نداشت. تعلق به کسانی داشت که نه از دکانداران دین بودند و نه سراغ دکانداری رفته بودند، درست بالعکس دائماً از طرف همین دکانداران آزار میدیدند و مورد افتراق قرار میگرفتند و تعقیب یا گشته میشدند.

در دکان دین، بخلاف مسلک اینان، خدا و مذهب غایت اندیشه و ادراک نبودند، فقط کالاهای خرید و فروش بودند، و این نکته را بعدها یغمای جندقی، با لحن بی پرده و پرنیشخند معروف خود چنین توصیف کرد:

بجای آنکه بسازند دربار را بکنائی
حوکالائی از او بر کرده ز نفعه دکان را^(۱)
سی ریفحه شرارا و ، به زرقی و شادی
به صدر نقحکی بسند بر خود شرع و عرفان را
به مسجدناخت این ز نفعه ، و آن ز نفعه دیگر
به کوی دیرو ، سر کردند فوی را و فرمان را

و این دکانداران دین ، برای اطمینان از سربراهی
مشتریان خود ، از همان آغاز کار مکتب اصیل احتیاجات
را بصورت کارخانه دامپروری درآوردند ، و اصل تفهه شیعه
را تبدیل به آموزشگاه دروغ کردند ، و شک و کلاه شرعی را
با حد یکی از ارکان دین بالا بردند ، و دستگاه امامزاده
سازی و سیدسازی را با تمام ظرفیت آن بکار انداختند .
همان آغاز کار با همه ارباب زور و زر ساختند و مثلث
بهره‌کشی استبداد و استثمار و استحمار را پی ریزی کردند
که در قرن نوزدهم طبع چهارم " استعمار " نیز بدان افزوده
شد .

این شرکت سهامی زور و زر و ریا ، در طول قرون حتی
یکبار خدمت به منافع عمومی مؤمنین و مقلدین نکرد .
در عوض تمام فرصتها را برای تقویت جهل و خرافات و
عبودیت در میان آنان ، و جلوگیری از هرگونه ترقی فکری
و فرهنگی در آنها غنیمت شمرد ، و در این راه قبل از هر
چیز امامان را از صورت کسانی که میتوانند سرمشق
تقوی و فضیلت قرار گیرند بیرون آورد و تبدیل شفیعیانی
کرد که میباید راه بهشت مؤمنین فقط از مجرای حلب

۱- این اصطلاح جدید بار در قانون رسمی قصاص و
دیات ، مصوب مجلس شورای اسلامی و فقهای شورای نگهبان ،
بکار رفته است . بنا بر این نقل آن در اینجا قاعدتاً
اشکال شرعی یا عرفی ندارد .

رضایت خاطرشان بگذرد ، و این محراب سبز طبعاً از طریق
مراجع عالیّه دین مسین میگذرد .

x x x

پس از آنکه مکتب آخوند ، با وایسکرائی سنتی خود ،
و با سودجویی و انحمارطلبی نا محدود خویش دولت مفتدر
صفوی راه حدی ارضعف و انحطاط رسانید که منسی افغان
یاغی آنرا با خفت و حقارت بزانو درآوردید ، و پس از آنکه
همین مکتب با همین ممیزات ، ایران را در پایان عصر قاجار
به مقام یکی از عقب افتاده ترین کشورهای جهان پائین
آورد ، در اواسط دهه گذشته نوبت اجرای سومین تلاش
ویرانگری بنیادی این مکتب ، و شوم ترین همه این
ویرانگریها ، فرارسید .

این تلاش با پشتوانه یک توطئه وسیع بین المللی ،
آغاز شد ، و طبق طرح دقیقی انجام گرفت که برای آن تنظیم
شده بود ، و انواع فعالیتهای تخریبی داخلی ، کار شکنی
در دستگاه رهبری و سردرگم کردن آن ، شایعه پراکنی ، جعل
سند ، تحریکات مذهبی و مرامی و اقتصادی ، همراه با
فعالیت وسیع خبرگزاریها و رسانه های گروهی بین المللی
در راه تبلیغ برای مکتب آخوند در سطوح مختلف را در بر
میگرفت . و همه این فعالیتها در راه تأمین موفقیت
برنامه های که اجرائی آن از روز ۱۹ دی ۱۳۵۶ در
" دارالمؤمنین قم " آغاز شد بطور بیوقفه ادامه یافت .
آنچه باید چه در مورد موفقیت این فاجعه و چه در تحلیل
آثار بعدی آن مورد توجه قرار گیرد ، این است که عامل
اصلی فاجعه یک فرد معین نبود ، یک مکتب بود . آیه الله
خمینی ، با توجه به سوابق مخالفت های خود با دستگاه
حکومتی وقت ، و با روحیه مبارز سرسخت و انتقام جو و
کینه توز خود ، البته مناسبترین شخص برای رهبری این

برنامه ویرانگری بود، ولی وی به تنهایی وبدون آنکه
 " مافیای " چندصد هزار نفری آخوند، و مکتب هزار و صدساله
 " مافیا " را در پشت سر خود داشته باشد کاری نمیتوانست
 بکند، در صورتیکه بالعکس با آمادگی این " مافیا "، اگر
 اتفاقاً خود او بزرگترین موفقی رهبر کار نبود، " شیخ فصل
 الله " دیگری به حایس گذاشته میشد، اساس طرح،
 کشاندن " نیروی آخوند " بمیدان بود، و آخوند در ادامه
 سنت هزار و صدساله خود، بطور ناخود آگاه میدانست که چه
 بکند، بطور نموده های مؤمنین معز سوئی شده را با کربز به
 صحرای کربلا بمیدان شهادت بیاورد، بطور بمش سازی کند
 و مرده های درو عین را ابزار رجس مؤمنین به خیابانها
 سازد، بطور بمشائی را آتش بزند برای اینکه سوخس
 صدها نفر را در آن به حساب دستگاه دولتی بگذارد، بطور
 علی اکبر و علی اصغر و حضرت عباس و طفلان مسلم را آلب
 تحریک نموده های معصب برای کشتن و سوختن و خراب
 کردن فرار دهد، بطور شعارهای سوزناک برای حما فداران
 مظلوم حزب الله ترتیب دهد، بطور فهرست های جعلی درست
 کند، و نامه های جعلی انتشار دهد، و حدیهای جعلی دست
 اول بسازد.

برای اجرای منظم و پیگیر این برنامه سنتی، آخوند
 احتیاج به راهنما نداشت، فقط مثل گذشته احتیاج
 به یک " مقتدا " داشت، برای اینکه او را واسطه ابلاغ
 او امر حضرت امام زمان به مؤمنین کند، و برایش کرامات
 بسازد، و تدریجاً خودش را تبدیل به امام زنده کند، و این
 قداست را صـا من اجرای بیچون و جرای برنامه های
 مکتب قرار دهد.

فریبکاران سنتی، در ادامه روش دیرینه " امامزاده
 سازی " خود، " بت شکن " بزرگ را تبدیل به " بت اعظم "
 زمان کردند، بتی که مانند سایر بت ها لازم نیست

شعور داشته باشد، ولی باید از او ترسند.

البته این روش مرضیه بت ساری، حتی در مورد عبیر بت کنکان، در تاریخ کشور ما سابقه‌های طولانی دارد. تقریباً در تمام طول این تاریخ، به تنها جابلوسان حرفه‌ای در مملکت از رهبران شایسته بایکدیگر مسایفه گذاشتند، نه تنها "نه کرسی فلک" رازبرپای قزل ارسلان ها نهادند و سلطان محمودها را حهانمداران کل دانستند، بلکه حتی شاه سلطان حسین ها و فتحعلیشاه ها را "شعاعت نژادی گه بیخ آیدارس برای سرهای کفار دارمداراست، وحسام آتش بارش برای خرمن حیات معاندان شواظ من النار" و "کشور کسائی که طنین طنطنه‌های خون او را سهریرنشیده" لقب دادند) و اتفاقاً این دولعب را دو آخوند بزرگوار، علامه مجلسی و ملا احمدنراقی به این طاغوتان عصرخود دادند. با اینهمه، در تمام طول تاریخ کشور ما، در هیچیک از آثار نظم و نثر مورخان و شعرا و نویسندگان مداح و منمطلق، نمونه‌های را که قابل مفایده با وسعت و بخصوص کیفیت تملق گوئی آیه‌الله‌ها و حجت‌الاسلام‌های عصر ما از "بت اعظم" باشد نمیتوان یافت، زیرا جابلوسان گذشته، با آنکه ممدوحان خود را بمقام دلاورترین، مفندترین، قهارترین، مدیرترین، گشاده‌دست‌ترین بزرگان جهان بالا بردند، هیچوقت آنها را در ردیف پیغمبران نگذاشتند، و طبعاً نیز هیچوقت مقام خدائی بدانان ندادند. ولی این کار را کارگردایان بزرگوار "نخستین حکومت‌الله در روی زمین" انجام دادند، همان بزرگوارانی که بر حسب وظیفه روحانی خود قاعدتاً بیش از دیگران ملزم به راستگوئی هستند.

و در این راه، این بزرگواران مناقبه‌های میان خود ترتیب دادند که جنبه تصاعدی آن همچنان ادامه دارد. آخوندی بنام حجة الاسلام علی خامنه‌ای، در مقام رئیس

رئیس جمهوری نظام الهی (سهار رئیس جمهوری در روی زمین
 که اخبار عرش با فرد دیگری است) مفرماید: " جامع
 اسلامی ما سرافرازیه رهبری امامی است که ملاک رهبری او
 حر با پیامبران الهی قابل مقایسه نیست ". و آخوند
 دیگری بنام آیه الله موسوی تبریزی ، در مقام دادستان
 کل انقلاب اسلامی دست بالاس را میگرد و تصریح میکند که :
 " امام بزرگوار ما اصولا در حد معصومیت قرار دارد ".
 و دعای موسوی آخوند مسلکی بنام فخرالدین حجاری ، در مقام
 وکیل اول بهران در مجلس شورای اسلامی ، در سرفیائی برای
 معرفی سایر همقطاران خویش ، بارهیم بارافرازمیگذارد
 و بدو میگوید که : " فائدا ، رهبر ، حفا که سما همان رینوبه
 مبارکهای هستند که خداوند در قرآن کریم از او یاد فرموده
 است . مصباح و خود سما حلی آیه الهی است . سما مست
 الهی را در کره ارض حلی بخشیده اند و حالا تمام مردم جهان
 منظرند که زمین حکومت جهانی اسلامی را پدید بساوید .
 فرزند علی که ذوالفقار در دست داری ، سوحلی قرآن هستی
 و اسحوان در خاندان وحی اسوار شده . ای داود عصر ، اسران
 برای تو سک است ، کره ارض را برای حکومت بساد ، ای
 سلیمان رمان ! " و " فرزند علی که ذوالفقار در دست
 دارد " ، در بیروی اردسور علی به مالک اشتر که " پرهیز
 را اینکه مملفان بر اسرار ستاسد و به خود بستاسدی
 وادارند ، که این دام شیطان است " ، سخن این متملق
 فرومایه را بارضای خاطر میبرد و او را گستاخ نرمیکند که
 اندکی بعد ، با و فاح بارهیم بیشتری بگوید : " همچنانکه
 بکرات گفته ام ، من میهای چند پیامبر اولوالعزم ، امام
 حمینی را از بعه پیامبران الهی بالانرمیدام " ؛ و اندکی
 بعد ارآن ، با و فاحت بارهیم بیشتری ، ست اعظم را صاف
 و ساده در مقام خداوندی قرار دهد ، و اعلام کند که : " مفر
 امام کعبه است ، قدس است ، لاهوت است ! "

بموازات این مکاتبات درباره مقامات معنوی بیت اعظم ،
 بزرگواران دیگری کشف میکنند که وی در امور مادی و این
 جهانی نیز از نبوغ محیرالعقولی برخوردار است . آخوندی
 بنام حجة الاسلام دعائی ، در مقام سرپرست روزنامه اطلاعات
 تصریح میکند که : " کارآئی امام در مسائل جنگی ابرقدرتها
 رابه زانو کشانیده و مبهوت کرده است ، و با اتخاذ این
 تاکتیک ها امام توانسته است هم ضایعات و تلفات رایسه
 حداقل برساند و هم کاربرد عملیات رابه حداکثر بیالا
 ببرد . بعضی از این تاکتیک ها را متخصصین نظامی جنگهای
 کلاسیک اصولی دانسته اند ، ولی امام عزیز اینها را با الهام
 از مکتب وحی بکار گرفته است " . (روزنامه اطلاعات ، ۲۶
 سپهر ۱۳۵۹) . و آخوند دیگری بنام حجة الاسلام والمسلمین
 هاشمی رفسنجانی ، رئیس مجلس شورای اسلامی ، (که بیه
 کفنه آخوند همقطارش ، رئیس جمهوری اسلامی ، " اطلاعات
 تاریخی عجیبی دارد و در مذاکراتش با مقامات خارجی هر
 بار بخشی از تاریخ کشور ما را در مقابل چشم آیندگان رقم
 میزند ") با قاطعیت اعلام میدارد که : " از عصر حضرت
 علی تا کنون سابقه نداشته است که رهبری ارتش اسلام را
 شخصی بصلاحیت امام خمینی بعهد داده باشد ! "

البته هیچ آدم عاقلی ، از این آخوند بزرگوار و از دیگر
 همقطاران انتظار اطلاع زیادی را از تاریخ ، جه اسلامی وجه
 غیر اسلامی ندارد ، ولی برای اطلاع بیشتر خوانندگان در
 مورد این " کشف تاریخی " حجة الاسلام (که معلوم نیست تا
 چه حد الهامات غیبی در آن دخالت داشته است) تذکر این
 نکته بيمورد نیست که از بعد از علی تا کنون ، عالم اسلام
 بترتیب تاریخ دارای سردارانی چون عقبه بن عبدفیس بوده
 که سرزمین پهناور لیبی را برای اسلام فتح کرد ، و عقبه
 بن نافع که تونس را گشود ، و حسان بن نعمان که الجزایر
 و مغرب را متصرف شد ، و طارق بن زیاد فاتح اندلس (که

هنوز هم نامش برجیل الطارق باقی است) ، و موسی بن نصیر که تمام اسپانیا را فتح کرد و به فرانسه لشکر کشید ، وقتیبۀ بن مسلم که از جانب شرق تا مرز چین پیش رفت ، و صلاح الدین ایوبی که پشت جنگجویان صلیبی را در زمان اوج قدرتشان شکست ، و سلطان محمد فاتح که با تصرف شهر شکست ناپذیر قسطنطنیه عصر تازه‌ای را در تاریخ جهان گشود ، و سلطان سلیم که حدود امپراتوری اسلامی عثمانی را از اقیانوس هند تا اقیانوس اطلس و نیمی از اروپا گسترش داد ، و شاه اسماعیل صفوی که همین عثمانیان پیروز و گردنکش را بارها درهم شکست ، و صدها سردار دیگر جهان اسلام که با همه شایستگی خود ، نه خودشان دعوی کردند که صالحترین سردار بعد از علی هستند ، و نه دیگران برایشان چنین ادعائی کردند ، و این افتخار برای سردار مفلوکگی باقی ماند که با همه " کارآئی خاص خود در مسائل جنگی " و با وجود " الهام از مکتب وحی " یکسال تمام است در چند کیلومتر مربع از شنزارهای بین النهرین درخا میزنند ، و علمبرغم قربانی کردن ده‌ها هزار نوجوان بیگناه و حتی کشانیدن امام زمان به میدان جنگ اسلام و کفر ، حتی یکقدم در میدان نبرد پیشروی نکرده است ، نه برای آنکه در شهادت این نوجوانان و سلحشوران ارتش که آزمایش خود را قبلاً داده‌اند خللی باشد ، بلکه برای آنکه حال نبوغ نظامی فرمانده کل قوا و آخوندهای " ستاد فرماندهی " او خراب است .

بزرگواران دیگری به مکاسفات تازه‌تر در دزد ساینر رشته‌های نبوغ " بت اعظم " باطل شده‌اند : آخوندی بنام هاشمی نژاد ، شهید عالیقدر (اما شهید غیر محراب) با دید تاریخی و اجتماعی وسیع و ناشناخته‌ای اعلام میسدارد که : " تنها نیروئی که در تمام طول تاریخ با مثلث شوم امپریالیسم و صهیونیسم و کمونیسم پنجه نرم کرده و چون

شیر تر غرنده ایستاده است ولایت فقیه یعنی قیلد دانشم
توده های محروم جهان بوده است ، و این حقیقتی است که
حتی غربیها با وجود ضعف بصر به آن معترفند . " و بعد هم
نتیجه گیری میکند که : " اصولاً نه در محدوده ایران ، بلکه
در سراسر پهنه گیتی هرنهضتی بوقوع پیوسته است در
طلیعه آن فقیه مورد اطمینان مسلمان و متعهدی — بوده
است . "

و آخوند دیگری در بحث " انقلاب تطبیفی اسلامی " در
روزنامه کیهان مینویسد که : " دنیای ما را پیامبرگونه ای
دیگر نیاز بود که با دیگر انسان افسارکسیخته را به خود
خدائیش باز آورد ، و چنین است که خمینی پیام میخیزد و
انقلاب محمدی را تکرار میکند ، بارهبری پیامبرگونه ، به
شیوه پیامبرگونه ، بادم مسیحائی ، زیرا خداوند او را
برای ولایت بر همه زمین برگزیده است . "

و گروه آخوندان سازمان ارشاد اسلامی در " زندگی نامه
نایب الامام خمینی " مینویسند که : " پیشوا فقهی است
با قلبی مهربان و عطف ، سیرانی بلیغ و فصیح ، با قلمی
روان و توانا ، متوجه به سیر طبیعی و حرکت تاریخ ! "

بین سال ۱۳۵۰ تمام دستگامهای خبری و اطلاعاتی و
تبلیغاتی جمهور اسلامی به نفرات انگیزترین سابقه نملق
گوئی تاریخ ایران (زیر که پای خدا و پیغمبر و امامان
نیز در آن میان کشیده شده است) مشغولند . شعرا
بزرگوار شاهکارهای بدیع را این زمینه به گنجینه ادب
یاری افروخته اند ، که نمونه هائی از آنها را در صفحات
۹۵۷ تا ۹۲۹ این کتاب دیدیم . محبتان عالیقدر درباره
رسالت تاریخی رهبر مسیحادم به احادیث دست نخورده ای
از امام جعفر صادق دست یافته اند که نمونه هائی از آنها
در صفحات ۱۵۱ تا ۱۵۵ کتاب حاضر نقل شد (هر چند که معلوم
نیست چرا موضوع فتح بصره و بغداد که با قاطعیت از جانب

امام آبهم از قول امیرالمؤمنین اعلام شده بود بجائشی
 نرسید) . افراد متعددی نایب برحق امام عصر را در عالم
 مکاشفه در کنار امام زمان یا در جای اودیده اند، و خود
 امام زمان نیز در موارد متعدد فرماندهی دسته های مختلفی
 از عساکر " فرمانده کل قوا " را بعهده داشته است (که
 نمونه های در صفحات ۸۸۶ تا ۹۰۶ کتاب حاضر آمده است) .
 یکبار هم ، در همان اوائل کار و در سر بزنگاه ، مردم بسیاری
 تمثال مبارکشان را در کره ماه بچشم دیدند (که اتفاقاً
 درست در همان موقع ، B.B.C. نیز در چند هزار کیلومتر
 فاصله ، همین تصویر را در آسمان ابری لندن دید) .
 پنج سال است کلیه مطبوعات مملکت ، هر روز نامه ،
 هر هفته نامه ، هر ماه نامه ، هر سال نامه ، هر کتاب درسی
 و غالب کتابهای غیر درسی ، هر ساختمان دولتی و غالب
 ساختمانهای غیر دولتی ، هر اطاق ، هر راهرو ، هر مدرسه ،
 هر تجارتخانه ، هر مؤسسه ، هر مغازه ، هر فروشگاه ، هر
 کارگاه ، هر قبرستان ، از تمثال های " بت اعظم " چه
 بصورت نقاشی و چه بصورت عکس ، آکنده است ، در صورتیکه
 والی فقیه خوب میدانند که اگر در اسلام موسیقی حرام
 است ، خمر حرام است ، قمار حرام است ، صورتگری نیز
 بهر شکل که باشد ، مخصوصاً اگر صورت آدمی باشد ، حرام
 است (و حتی خودش این موضوع را در مسئله ۸۹۸ توضیح
 المسائل تصریح کرده است) ؛ و اگر درست باشد که پیغمبر
 و امامان از شنیدن ساز و آواز احترام داشته اند ، این نیز
 درست است که ایشان هرگز اجازه کشیدن تصویری از خودشان
 را به هیچ مصوری ندادند ، و بهمین جهت اکنون مطلقاً چنین
 تصویری از هیچیک از آنان در دست نیست . اما بت اعظم این
 منع شرعی را بروی خودش نمیآورد ، و طبعاً بت پرستان نیز
 ضرورتی برای توجه بدان نمی بینند ، زیرا اگر موسیقی
 و خمر و قمار و محرّمات دیگر نفعی برای ایشان ندارد ،

انتشار منظم مبلبونها تصویر مبارک امام و اما مزاده‌ها در هرروز، نه تنها برای روشنی چشم مؤمنین بلکه برای استحکام اولین حکومت الهی در روی زمین ضرورت شرعی دارد .

x x x

خود این چاپلوسان شرافتمند بخوبی آگاهند که هیچیک از این تملق گوئیها نشانی از حقیقت درخود ندارد، و بیت اعظم آنان ، نه مقرش لاهوت است و قدس است و کعبه است ، نه خودش همردیف پیا میران الهی است ، نه زیتونه مبارکه قرآن است ، نه درحد معصومیت قرار دارد ، نه رسالت ولایت بر همه زمین را از جانب خداوند دریافت داشته است ، نه بزرگترین سردار اسلام بعد از علی است ، نه " سخنرانی بلیغ و فصیح " است ، نه " قلمی روان و توانا " دارد ، نه " متوجه به سیر طبیعی و حرکت تاریخ است " ، و نه روزی چند بار با امام زمان خلوت میکند .

همه آنها براین حقایق وقوف دارند ، و با این وصف کماکان به کار مغزشوئی مؤمنین ادامه میدهند ، زیرا آنچه آنها از بیت اعظم میخواهند نه پیا مبری است ، نه معصومیت ، نه صداقت و نه اصالت . فصاحت و بلاغت و توجه به سیر طبیعی و حرکت تاریخ نیز نیست . آنها فقط میخواهند که او منافع صنفی و فردی طبقه آخوند را بیه بهترین وجهی که ممکن باشد حفظ کند ، و او نیز این منافع را به بهترین وجهی حفظ میکند . نه فقط امروز ، که در تمام تاریخ مکتب دکانداران دین نیز ، هیچوقت افراد این مکتب جز این چیزی از اعظم بزرگوار خود نخواسته‌اند ، و اتفاقاً کارگردانان بین المللی زور و زور نیز که منافعشان با منافع این مکتب پیوند خورده است

غیر از این چیزی نمیخواهند .

حالب این است که اسناد فراوان منتشره از طرف خود این مکتب " ارشاد اسلامی " ، گواه‌هایی روشن ، صریح و انکار ناپذیر بر بطلان همه این ادعاها است ، مدارک گویائی است بر اینکه هیچ نشانی از بیامرکونگی و علی گوئی در گفتار یا کردار مردی که " علی وار حکومت میکند " وجود ندارد .

همه میدانند که بارزترین خصیصه علی و حکومت علی ، صداقت مردانه‌ او ، واحتراز وی از دروغ و فریب بود . این ممیزه‌ای بود که تاریخ زندگی او ، چه در دوران پیش از خلافت و چه در عصر خلافتش در آن خلاصه شد ، همچنانکه وصیتنامه معروف او به امام حسن و نامه تاریخی او به مالک اشتر نیز در همین خلاصه میشود .

... و اتفاقاً بارزترین خصیصه جانشین برحق او ، این است که چه در نوشته‌ها و چه در گفتارهای خودش ، چه در گذشته و چه در حال ، بطور منظم ضدونقیض گفته ، بطور منظم قول‌های خود را پس گرفته ، بطور منظم تغییر جهت داده است .

در همین کتاب حاضر ، ده‌ها مورد مختلف از گفته‌های او نقل شده (صفحات ۸۲۹ تا ۸۴۱) که وی در آنها ، طبعی مصالحیه‌های مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی ، برای ده‌ها میلیون نفر خوانندگان روزنامه‌های معتبرین المللی و شنوندگان رادیو تلویزیون‌ها ، در آن موقع که در " نوفل لوشاتو " بصر میبرد ، صریحاً قول داده و تعهد کرده است که در جمهوری اسلامی ایران هیچ مسئولیت حکومتی را بعهده نخواهد گرفت ، و امروز وی نه تنها رهبر کل و فرمانده کل قوا است ، بلکه اساساً سرتاسر سازمان حکومتی کشور در وجود او متمرکز شده است .

و همین جانشین برحق علی ، در همان نوفل لوشاتو ، در برابر همان نمایندگان مطبوعات و رادیو تلویزیونها ،

برای همان ده‌ها و صدها میلیون خواننده و سوادده‌ویسنده خود، چندین بار تأکید کرده است که "مقامات روحانی شیعه قصد ندارند خودتان در ایران حکومت کنید" (صفحه ۸۴۲) و امروز حکومت مطلقاً در انحصار همین مقامات روحانی شیعه فرارگرفته است.

و همین جانشین برحق علی، در نوفل لوساتو روزی چند بار به رسانه‌های گروهی پس‌المللی قول آزادی مطبوعات، آزادی احزاب، و تمام آزادی‌های سناحیه شده دموکراتیک را داده، و خود او در عمل این آزادی‌ها را به صورت محسوس العفول امروری درآورده است.

و کماکان مکتب روحانیت مبارزان حسین مسرودی را جانشین "برحق" همان علی اعلام می‌کند که به مالک اسرینخی نوشت: "به شماست وفاداری من، و هرگز عهدی مکن که در آن مکر و فریب را راه باشد". و در حیطه معروف خود، درباره معبره گفت: "بهدا سو کنید که این مسرود دروغ می‌گوید، زیرا که از ادعای او در عمل نسایی نیست". این جانشین برحق علی، یکسال تمام، در مسواریت متعدد، بمناسبت‌های مختلف، به ملت ایران تأکید کرد که: "این آقای رئیس‌جمهور (بی‌صدر) خدمتگزار است، خدمتگزار اسلام و مملکت است؛ اگر او را از ریاست‌النحاه آوردید و رئیس‌جمهور کردید برای این بود که او یک مسلمان مؤمن است، و در خط اسلام است. اینکه بعضی‌ها با او مخالفت می‌کنند، کار شکنی می‌کنند، اینها را اسخاصی که تعهد به اسلام ندارند تحریک می‌کنند، چه از خارج و چه داخل. هر کس در هر مقامی شرعاً باید ایمان را تأیید کند". (به من این بیانات در صفحات ۸۴۴ و ۸۴۵ مراجعه شود). و همین بزرگوار، پس از عزل همین رئیس‌جمهور، "علی وار" اعلام کرد که: "این آدم از اول ادعای این را می‌کرد که مسلمان است. من هم از اول

فهمیدم که دروغ میگوید و از طرف اسنعمار مأثوریت دارد. " یعنی اینکه من در تسخیر خودم اشتباه نکردم، زیرا امام نمیتواند اشتباه کند، ولی شما را فریب دادم، برای اینکه از اول فهمیدم که او دروغ میگوید، و با وصف این ماههای موالی شما گفتم که وی مسلمانی منعهد و مؤمن و خدمتگزار اسلام و مملکت است. شما گفتم که عوامل اسنعمار علیه او تحریک میکنند، ولی از اول میدانستم که خودش مزدور اسنعمار است.

آیا در مورد همین بررکواران نیست که علی در نهج البلاغه گفته است: " اردین بگرفنه است مگر آنچه را که دنیا را به او نزدیک کند، و به عمد اشتباه میکند تا سبها بس را به ناله لعنهایش فرار دهد. " ؟

بگرور حاشین برحق علی میباید که: " محازات فروشندگان مواد محذره اعدام نیست و اس کار با عدالت سرع منافات دارد. " و روز دیگر خود او فرمان صادر میکند که: " این فروشندگان مواد محذره را باید بدون کمترین مراعات اعدام کند. هیچ ارفافی در مورد آنها حائز نیست. " ولی حتی همین حکم دوم خود را در موردی که " اخ الزوجه " فرزندس، در کسوری مانند آلمان فدرال، از طرف پلیس کمرک بحرم آنکارا حمل مواد محذره بازداشت مسود، زیرا میگذارد، و تمام دستگاه وزارت خارجه جمهوری اسلامی را بر ما مور میکند که معاملات نجاری جدمیلیاردی دو کشور را که باید صرفاً در راه مصالح بیت المال انجام گیرد، وسیله فشار فرار دهد تا " نور حشمی " از بازداشت بیرون آید و به مرکز عدل اسلامی بازگردد، و اس دستور علی به بهترین صورت اجرا شود که: " حق را در مورد هر کس که شایسته است از نزدیک و دور یکسان اجرا کن، و باطل را نیز برای آن کس که مستوجب کیفر است یکسان کیفر ده، اگر چه از بابت آن بر

حوشان و نزدیکانت زیان رسد . " یکرور جانشین برحق علی ، به " اعلیحضرت همایونی " نامه مینویسد که رأی دادن زنان خلاف اسلام است و آنرا لغو فرمائید . روز دیگر ، با تفاخر به تعداد آرائی که بر اساس قانون اساسی مصوب خود او ، نصیب مجلس شورای اسلامی و مجلس خبرگان شده و نصف همه آن آراء متعلق به همین زنانی است که رأی دادند ، خلاف اسلام است ، اشاره میکند و آنرا پیروزی اسلام می شمارد .

یکروز مینویسد که : " فقها و علمای بزرگ شعه ، هیچوقت با اصل و اساس سلطنت مخالفتی نداشته اند و بالعکس با سلاطین همراهی ها نیز کرده اند " . و روز دیگر بـسـار نشستن بر آریکه قدرت ، اعلام میدارد که " سلطنت اصولاً کفر است و رجوع به آن بهر نحو که باشد با اسلام منافات دارد . "

یکروز مینویسد : " ستیان خود را در محکمه عدل و انصاف و شرف و اسانیت محکوم و رسوا کرده اند " ، و روز دیگر اعلام میدارد که : " بدگوئی شعه و سنی به یکدیگر کار دشمنان اسلام و عمال استعمار است که بفاق افکنی میکنند " .

یکروز ، بایک فرمان هشت ماده ای ، جاسوسی و جاسوسی را امری خلاف مقررات اسلام می شمارد و منع میکند ، و روز دیگر ظاهراً در اجرای امر صریح قرآن کریم که : " ای اهل ایمان ، بعضی از شما بر بعضی دیگر جاسوسی میکنند " در پیام پیام میرگونه خود در روز بازگشائی مدارس بصراحت امر میکند که : دانش آموزان با کمال دقت اعمال و کردار معلمین خود را زیر نظر بگیرند و گزارش نمایند . دبیران نیز خودشان مواظب همکاران خود باشند و مطالب را با مسئولان در میان بگذارند . همچنین دانش آموزان خودشان به بهترین وجه مراقب همدیگر باشند و هر چه را دیدند